

## تبیین و تحلیل مؤلفه‌های هویت انسانی در مرصادالعباد

محمد خدادادی<sup>۱</sup>

دکتر مریم صادقی گیوی<sup>۲</sup>

### چکیده

نجم الدین رازی<sup>۱</sup> (573-654 ه) نویسنده مرصاد العباد، نکات و اصطلاحات مهم عرفانی را با دیدگاهی نوین نسبت به پیشینیان خود، تشریح کرده است؛ او در این اثر به آفرینش و خلق انسان توجهی ویژه دارد، و مؤلفه‌هایی مانند: خودشناسی، معرفت، روح، شریعت، سجده، عشق، بار امانت، جنسیت، دین، نام و شهوت را به عنوان عناصر تشکیل دهنده هویت انسان طرح می‌کند. این پژوهش در نظر دارد با روش تحلیل محتوای کیفی، مولفه‌های فوق را در مرصادالعباد با در نظر گرفتن چهار مرحله: ۱- انفعال ۲- تثبیت ۳- معرفت و کلام ۴- عصیان و عمل، بررسی نماید.

**واژگان کلیدی:** هویت انسان، نجم رازی، مرصادالعباد، انفعال، تثبیت، معرفت، عصیان

---

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز  
Khodadadi.m63@gmail.com

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز  
تاریخ دریافت 92/11/4  
تاریخ پذیرش 93/6/28

## مقدمه

هویت<sup>۲</sup> مجموعه مؤلفه‌ها و وجوده تمایزی است که انسان را از سایر موجودات مشخص می‌کند. هویت هر انسانی در واقع همان اصل آدمیت اوست که منجر به «خود» یا «من حقیقی» و در اصطلاح «هویت» می‌شود؛ که مولوی هم بدان اشاره دارد:

که بدنی من کیم در دین	جان جمله علمها این است این
بنگر اندر اصل خود گر هست نیک	آن اصول دین بدانستی تو لیک
که بدنی اصل خود ای مرد مه	از اصولینت اصول خویش به

(مثنوی، دفتر سوم: 2654 - 2656)

در این ابیات، مولوی هویت را اصالت انسان در بعد دینی آن مطرح می‌کند. آثار عرفانی دیگر بحث هویت را از دیدگاه رابطه انسان با خدا بررسی و تبیین کرده اند به بیانی دیگر، انسان در اندیشه عرفانی، موجودی است که فقط به توسع رابطه با خدا می‌اندیشد و هویت خویش را از این رهگذر، کسب می‌کند. در این دیدگاه انسان توسط خداوند از خاک آفریده، سپس روح خداوند در او دمیده می‌شود و به صفت خلیفه الله موصوف و ممتاز می‌گردد تا دنیای انسانی شکل بگیرد؛ این مرحله با آموختن اسماء کامل می‌شود. اما هنوز انسان با دیگر ارکان هستی رابطه ای ندارد، این رابطه به امر خداوند با سجده آغاز می‌شود که فرشتگان، لبیک می‌گویند و علت سجده هم همان اضافت به روح خداوندی است و گرنه فرشتگان به هیچ کس جز خداوند قرار نبود سجده کنند.

در مرحله دوم بخشی از هویت فرشتگان نیز با سجده، اما سجده بر انسان کامل می‌شود. این سجده صحه گذاشتگی بر ارزش و هویت انسان است. چون خداوند از ذات و صفات خویش بر خلیفه الله متجلی شده است. اما مراحل دیگری نیز باید انجام گیرد تا هویت انسان کامل شود.

مرحله سوم هویت انسان آغاز می‌شود. در این مرحله آدم به میدان عمل وارد می‌شود؛ در اینجا او باید ثابت کند که اسماء را آموخته و شایستگی خلعت روح را داشته است. بنابراین؛ در خطاب خداوند که از وی می‌پرسد آلسْتُ بِرَبِّکُمْ، بی درنگ با «بلی شهیدنا»، پاسخ مثبت می‌دهد؛ این تایید مبتنی بر همان قرارداد پنهانی بین خدا و بنده است که در

## 84 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

لحظهٔ تکوین، بسته شده بود و پس از این مرحله است که شراره های پنهانی وجود آدمی، سر باز می کند؛ پس در واقع باید گفت: در مرحله سوم انسان در می یابد که تکوین هویت او تازه به مرحله اصلی خود وارد شده است. در این مرحله انسان با خداوند سخن می گوید و نشان می دهد که او را شناخته است و خداوند را به عنوان خالق مسوی «فَخَلَقَ فَسَوَّى» و متکلم و معلم می پذیرد. اما پس از این چه رخ می دهد؟ در اینجا لازم است مرحله چهارم آغاز شود که مرحله عصیان است. بنابراین؛ چهار مرحله در تکوین و تثبیت هویت انسانی وجود دارد: ۱- مرحله انفعال ۲- مرحله تثبیت ۳- مرحله معرفت و کلام ۴- مرحله عصیان و عمل. انسان در همین مرحله عصیان می ورزد و از بهشت اخراج می شود، زیرا دیگر رابطه انسان با خدا نمی تواند به صورت قبل ادامه یابد، لذا آدم خود را از جرگه سبوحیان قدوسی، خارج می کند.

### بیان مسئله

این پژوهش در پاسخ به این سوال تدوین شده که از دیدگاه نجم الدین رازی در مرصاد العباد، هویت انسانی چگونه تبیین شده و مولفه های آن کدام است؟

### پیشینه پژوهش

انصاری در «مبانی عرفان و تصوف» و خطیبی در «فن نثر» فقط از نظر نکات سبکی مرصاد العباد را مورد بررسی قرار داده اند؛ همچنین محمد علی رستمیان در مقاله «حقیقت انسان از دیدگاه نجم رازی و راداکریشنان» به کرامت انسان توجه کرده است؛ همچنین چند مورد پایان نامه که به کرامت انسان و حقیقت انسان با رویکردی متفاوت پرداخته اند، اما رجحان این مقاله به خاطر تبیین و تحلیل مراحل چهارگانه هویت انسانی می باشد. البته مقالات و کتابهای متعدد دیگری نیز مورد مطالعه قرار گرفته که به نوعی به هویت ملی انسان مربوط می شود، اما رویکرد آنها بیشتر بررسی و تحلیل ابعاد روانشناسی، اجتماعی و سیاسی هویت است، مثل: «مؤلفه های هویت ملی در ایران» به اهتمام «گروه تحقیقات سیاسی اسلام» یا «هویت فرهنگی در عصر مشروطه» اثر اکبر اشرفی، یا «مجموعه مقالات مبانی نظری هویت و بحران هویت» از حاتم قادری یا «ابعاد هویت ملی ایرانیان» تالیف علی قنبری.

### تبیین و تعریف هویت<sup>۳</sup>

واژه Identity به معنای هویت ریشه در زبان لاتین دارد و دارای دو معنای اصلی است: معنای اول آن بیانگر مفهوم تشابه مطلق است و معنای دوم آن به مفهوم تمایز است که به مرور زمان، منجر به سازگاری و تداوم ارتباطی با دیگران می‌شود. بنابراین، مفهوم هویت... از یک طرف شباهت و از طرف دیگر تفاوت، به عبارت دیگر هویت مرکب از جنس (وجه اشتراک) و فصل (وجه افتراق) است. (علیخانی، 1383: 27)

تاکنون تعاریف گوناگونی از هویت صورت گرفته، برای مثال: می‌توان هویت را آگاهی فرد نسبت به خود دانست که در نتیجه، تداوم کنشهای اجتماعی فردی است، که فرد باید آن را به طور مداوم، پیوسته در زندگی روزمره ایجاد کند و نیز در فعالیتهای خویش مورد پشتیبانی قرار دهد. (گیدنژ، 1378: 81) همچنین می‌توان هویت را عامل شناسایی «خود» و «من» درونی است، این نوع هویت شرط لازم برای ورود به عرصه تعامل و تبادل در جهان است. همچنین می‌توان هویت را عامل شناسایی جامعه از «خود» و جامعه از «من» دانست. اگر این نوع هویت وجود نداشته باشد روابط اجتماعی نیز برقرار نمی‌شود. هویت در روند تکاملی خود مبنی بر اطلاعات، به خصوص از انسان در اشکال مختلف است؛ و هر هویتی می‌تواند در توابع زمانی به صورت یک متغیر هم تأثیرگذارد و هم تأثیرپذیرد. ( بصیری، 1374: 81)

هویت امری شخصی و فردی است لذا ویژگیهای شخصیتی و احساسی فرد را تعریف می‌نماید؛ پس هویت احساس تمایز شخصی، احساس استقلال شخصی که در فرد بوجود می‌آید، می‌باشد. (گل محمدی، 1381: 222)

برای این که مسئله هویت بیشتر روشن شود باید دو ویژگی مهم در نظر گرفته شود: یکی آن که: هویت وجه تمایز بین من و ما با دیگران است؛ دوم آن که: هویت مهم‌ترین و اساسی‌ترین منبع شناخت عواطف، احساسات و سازمان دهی رفتارهای جمعی و فردی درون جامعه پیرامون ما محسوب می‌شود. (منتظر قائم، 1379: 252)

هویت به معنای تداوم فرد در زمان و مکان است و هویت فردی نیز بازتاب تغییری است که شخص از آن به عمل آورده است، این تعبیر مؤلفه‌های «شخص بودن» را نیز در بر می‌گیرد. (گیدنژ، همان: 82)

## 86 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

یکی از راههای تکوین هویت، داشتن ارتباط و درگیری عاطفی با خود و دیگران است، که اساس تشکیل هویت و تعیین عملکردهای انسانی می‌باشد. بنابراین؛ تعاریف گوناگونی از هویت، انجام گرفته ولی هویت در آثار عرفانی با مولفه‌های تعیین شده متفاوت است و این پژوهش، مولفه‌های هویت را از نظرگاه رازی مورد بررسی قرار می‌دهد.

### مهمنترین مولفه‌ها و شاخصه‌های تشکیل دهنده هویت انسانی

طبق مقدمه مذکور، هویت انسانی در مرصاد العباد در 4 مرحله بررسی می‌شود.

#### 1- مرحله انفعال

##### 1-1- آفرینش

تولد مفهوم هویت انسانی، با آغاز آفرینش همزمان است<sup>4</sup>؛ این مؤلفه، آغازین شاکله هویت انسانی است، وجود خود انسان است که از ابتدای خلقت مطرح است و نجم‌الدین رازی در مقدمه مرصاد، می‌گوید: «مقصود و خلاصه از جملگی آفرینش وجود انسان بود، و هر چیزی را که وجودی هست از دو عالم، به تبعیت وجود انسان است و اگر نظر تمام افتاد باز بیند که خود همه وجود انسان است.» (رازی، 1384: 2)

اگر چه پیش از انسان موجوداتی دیگر هم بودند اما ظاهرآ هدف خداوند برای ارائه الگویی تمام عیار و کامل، به فرشتگان هنوز برآورده نشده بود. البته قبل از انسان هم ساکنین عالم ملکوت به بهترین صورت، خداوند را نیایش می‌نمودند و به ظاهر نیازی به آفرینش انسان نبود که در این صورت جهان هم جهان بزرگی نمی‌شد؛ غایت هدف باری تعالی بر خلقت انسان نهاده شده بود، چرا که همین انسان است که در یک بعد وسیع‌تر به نظام آفرینش هویت – معنی - می‌دهد، پس اگر انسانی خلق نمی‌شد، ای بسا بهشت و دوزخ، خوب و بد، خیر و شر و ... معنا پیدا نمی‌کرد. پس وجود انسان خود موجب پدید آمدن هویت «خود» خود بود. چرا که با خلق انسان خاک- جسمانیت- دارای هویت شد، آب دارای هویت شد «بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّينِ»؛ دم هویتمند شد «فَنَفَخْتُ».»

#### 2-2- جسمیت یا جنسیت

انسان دارای دو بعد روحانی و جسمانی است؛ او در بدایت خلقت بعد جسمانی از خاک «من صلصال» یافت، که در ترکیب با آب خمیر مایه وی گل بوجود آمد که

«بیدی» مشرف شد و قالب شکل گرفت، اما بعد روحانی او با «روح» کامل می‌شد که «من امِ ربی» بود. پس روح مذکور است و نفس مونث- در عالم ملکوت- اما در عالم جسمانی انسان اولیه، تنها بود او در بهشت دچار وحشت شده و با کسی و چیزی انس نمی‌گرفت: «و هم از نفس او حوا را بیافرید و در کنار او نهاد، تا با جنس خویش انس گیرد «و جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا» (همان، 91)

پس هویت انسانی، بعد جسمیت یا جنسیت پیدا می‌کند که دومین محور انفعال است؛ پس آدم و حوا در «جنس» وجه اشتراک داشتند که روانشناسان و جامعه شناسان از آن با عنوان مولفه «جنسیت» نام می‌برند.

در مقایسه با ابلیس هم، بعد جسمانی آدم مطرح می‌شود؛ ابلیس در پاسخ درخواست خداوند از فرشتگان به این جنسیت و وجه افتراق انسان اشاره می‌کند و می‌گوید که من از آتشم و آدم از خاک؛ یعنی جایگاه من رفیع و اعلی است، در حالی که آدم؛ از خاک است و جایگاه خاک، پست و دنی است، و اینجاست که ضدیّت و تمایز مطرح می‌شود و اصل جنسیت معنا پیدا می‌کند. «و حرارت صفت آتش است آتش مایه محبت است و کثافت صفت خاک است و خاک مایه خست و فروتنی بود. نیز خاصیت آتش سرکشی و طلب علو و رفعت بود، از اینجاست که ابلیس سرکشی کرد و «آنا خَيْرٌ مِنْهُ» گفت که از آتش بود و خاصیت خاک دنائت و رکاکت بود.» (همان، 40)

### 1-3- نام

انسان قبل از تولد با هویت آدم در عالم مقدس به سرمی برد، بعد از آنکه در صلب پدر شکل می‌گیرد و در رحم مادر کاشته می‌شود، شروع به نشوونما می‌کند، از همان روزهایی که شمايل آدمی را به خود می‌گیرد و دارای هویت انسانی این جهانی- خاکی- می‌شود. اما مراحل دیگری هم باید طی شود؛ پدر و مادر نوزاد قبل از تولدش برای او نامی نیکو برمی‌گزینند تا بعد از تولد با آن نام هویت واقعی - نه اصلی - کودک را به او گوشزد کنند. نوزاد تا مرحله بلوغ جسمی با همان هویت (هویت اسمی) زندگی می‌کند تا به مرحله بلوغ فکری برسد و راهش را پیدا کند و هویت اصلی خویش «إِلَيْهِ راجِعون» را بدست آورد. خداوند هم برای آدم نام «انسان» را بر می‌گزیند؛ رازی می‌نویسد:

## 88 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

«نام انسان مشتق از انس بود که اوّل از خصوصت یافته بود. گفته‌اند: «سُمی‌الانسانُ انساناً لَانَهُ أَنِیسُ». حق تعالیٰ چون از زمان ماضی انسان خبر می‌دهد او را به نام انسان می‌خواند «هَلْ آتَیْ عَلَیْ انسانِ حِينَ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً» یعنی در مظاهر قدس بود و به این عالم نپیوسته بود «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» یعنی در عالم ارواح، و چون به این عالم پیوست و آن انس فراموش کرد نامی دیگر مناسب فراموشکاری برنهاد. (رازی، 1384:103)

اجزای وجود من همه دوست گرفت نامی است زمن بر من باقی همه اوست  
(همان، 339)

### 4-1- دمیدن روح - نور

مرحله انفعال با دمیدن روح ادامه می‌باید «فَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» زیرا انسان هنوز در عالم اختیار و امر خداوندی است؛ این روح از کجا نشأت می‌گیرد؟ مقصد آن کجاست؟ نجم الدین رازی مبدأ مخلوقات و موجودات را ارواح انسانی، و مبدأ ارواح انسانی را روح پاک محمدی علیه الصلوٰه و السلام و به اعتبار «أَوْلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى رُوحَی» و به روایتی «نور» می‌داند زیرا هدف از خلقت در یک کلام «روح پاک محمدی» است:

«او که زبده و خلاصه موجودات و ثمرة شجره کایبات بود که «لَوْلَاكَ لَمّا خَلَقَ الْأَفْلَاكَ» (همان: 37) نکته مهم اینجا است که در دیدگاه رازی، اصولاً هویت انسانی با روح محمدی تکامل می‌یابد. بنابراین؛ هدف از آفرینش انسان این بوده که با روح محمدی ممزوج شود و جان یابد؛ پس روح محمدی مقدم ارواح بود. «بِرَاسَسِ نَجْرَةٍ پیشینیان، روح، عالی‌ترین مظهر وجود، دَمْ و نیروی زندگی بود که در جریان شکل‌گیری یا به عبارتی پیش از تولد جسم آدمی در کالبد انسان وارد می‌شود و در هنگام مرگ آن را ترک می‌کند. افزون بر آن ماهیتی ذاتی داشت که متعلق به زمان و مکان نبود، یعنی مقدم و مؤخر از حقیقت جسمانی بود و در حاشیه آن قرار داشت و عملاً از جاودانگی تراویش می‌کرد.» (یونگ، 1380:22) یونگ برای روح مراحل و استعدادهایی فی حد ذاته در نظر می‌گیرد: «روح در عین حال که می‌تواند از نظر ریاضی یک نقطه انگاشته شود یارای آن را دارد که عظمت دنیای سیاره‌ای را نیز به خود بگیرد. پس آیا جایز است

## تبیین و تحلیل مؤلفه‌های هویت انسانی در مرصاد‌العباد (82-106)

که آن را یک ادراک نظری تلقی کنیم و بگوییم ماهیتی چنین متناقض، مشیتی الهی است؟ (همان، 27)

(یَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ، قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّيِّ: إِذْ تُوْدِرُ بَارِئَةَ رُوحٍ مَّا يُپَرْسِنُ، بَغْوَ رُوحٌ أَزِ امْرٌ خَدَاوَنْدٌ اسْتُ.) (85/17) «بدان که روح انسان از عالم امر است، و اختصاص قربی دارد به حضرت که هیچ موجود ندارد.» (رازی، 1384: 210) و در جایی دیگر: «و عالم امر عبارت از عالمی است که مقدار و کمیت و مساحت نپذیرد، بر ضد عالم خلق که مقدار و کمیت و مساحت پذیرد.» (همان، 210)

نکته دیگر آن است که نجم الدین رازی «محبت» و در نتیجه اُنس را ملازم و همراه روح می‌داند:

«تَخْمِ مَحْبَتٍ دَرْ نَهَادِ اَرْوَاحٍ پَيْشٍ اَزْ جَمْلَهِ صَفَاتٍ دِيَّغَرَ اَنْدَاخْتَنْدُ. وَ يَقِينٌ اَسْتُ کَه رُوحٌ رَّا مَحْبَتٍ بَرْ جَمْلَهِ صَفَاتٍ سَابِقَ آمَدٍ» (همان، 46) اما مقصد روح هر صاحب دولتی در نهایت کار، مرجع و منتهی حضرت خداوندی خواهد بود «وَ اَنَّ الَّى رَبَّكَ الْمُنْتَهَى» (42/53) «آن وقت که روح به این عالم- قالب انسان- می‌پیوست بر براق نفخه‌سوار بود که «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (29/15) (72/38) و در وقت مراجعه به عالم خویش «إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» براق نفس می‌باشد (رازی، 1384: 183)

عشاقد تو از السٰت مٰست آمده‌اند  
سرمست ز باده السٰت آمده‌اند  
کایشان زالست مٰی پرست آمده‌اند  
مٰی مٰی نوشند و پند مٰی نبیوشند  
(همان، 332)

روح از اعلیٰ علیّین که دارای هویت بود تا اسفل سافلین پایین آمد تا جسم را یعنی همان انسان را هویتمند کند و به او بفهماند که مقصد نهایی‌اش بازگشت به حق است.

### 2- مرحله ثبیت

#### 2-1- آموختن اسماء

پس از آفرینش انسان و گذراندن مرحله انفعال، اکنون نوبت به ثبیت هویت انسانی می‌رسد؛ در این مرحله مُهر هویت انسانی باید برای همیشه در سیستم آفرینش، رقم می‌خورد. برای خلیفه اللهی لازم است که انسان مراحلی دیگر را نیز طی کند زیرا در غیر این صورت به مرتبه‌ای فرود فرشتگان می‌افتد؛ برای اعتلا به آموختن نیاز دارد؛ زیرا

علم او، عاملی مهم در احاطه و اختیار اوست: زمانی که با «قالوا بِلَا شَهِدَنَا» خواسته خداوند را لبیک می‌گوید؛ اما به واقع نظر رازی این گونه نیست چراکه معتقد است: «مقصود از آفرینش سرّ خلافت بود که «آنی جاعلٌ فی الارض خلیفةً» (30/2) و به حقیقت بدان که انسان آینه ذات و صفات حق است، چون آینه صافی گشت بهر صفت که حضرت بدو تجلی کند بدان صفت درو متجلی شود.» (رازی، 1384: 322) و نیز در وقت نفح روح که «فَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (72/38) (29/15) به تصرف و بتقید روح خاص مشرف اضافت «روحی» دو کرامت در نهاد آدم تعییه افتاد: یکی سرّ تجلی، دو علم اسماء «و عَلَمَ آدَمَ الاسماءَ كَلَّهَا» (319/2) و اشارت «ولقد كرّمنَا بَنِي آدَمَ» (70/17) به اختصاص این دو تخم سعادت بود که در طینت آدم و دیعت نهادند، و اشارت، «لَهَا خَلَقْتُ بَيْدَى» (75/38) بدین دو اصل است.» (رازی، 1384، 328) در این بین کائنات زبان به طعن و اعتراض گشودند «أَتَجَعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يُسْفِكُ الدِّمَاءَ» (30/2) علت تثبیت هویت انسانی در این مرحله در واقع تایید خداوندی است زیرا خداوند چیزی را بیهوده خلق نمی‌کند. «اکنون تماشای صیادی من کنید، و نظاره خون ریختن و فسادگری من باشید من خون ریزی کنم ولیکن از خلق وجود خویش بر آستانه عزّ، و فساد کنم ولیکن به وجود براندازی و جانبازی بر محل حضرت.

آن روز که دوختی مرا الف وجود  
گفتند به طعنه مر ترا خلق وجود  
خونریزی را چه می کنی؟ راست بدان  
من خونریزم، ولیکن از خلق وجود»  
(رازی، 1384: 383)

حتی زبان ملامت بر آدم دراز کردند، اما آدم گفت: **الْجَاهِلُ مَعْذُورٌ** «آدمی را این تشریف نه بس باشد که حضرت خداوندی آسمان و زمین و هر چه در وی است به شش شبانه روز آفرید که «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ الْأَيَّامِ» و در آن تشریف «بَيْدَى» ارزانی نداشت، با آنکه عالم کبری بود، اینجا آدم را که عالم صغیر بود می‌آفرید به چهل روز کرد، و تشریف خلعت «بَيْدَى» ارزانی داشت، تا بیخبران بدانند که آدمی را با حضرت عزت اختصاصی است که هیچ موجودات را نیست، تشریف دیگر اختصاص روح به حضرت که «فَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (29/15) است. (همان، 82-81)

در اینجا خداوند گویی خود بر امر تثبیت هویت انسانی صحه می‌گذارد، بنابراین؛ پاسخ می‌دهد، «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (30/2)

## 2-2- سجده فرشتگان

زمانی که قالب انسان ساخته و پرداخته و روح خداوند در آن دمیده شد، به امر خداوند تمام ملأ اعلی از کروبی و روحانی پیش تخت پادشاهی آدم به سجده «فَسَجَدُوا إِلَيْهِمْ أَجْمَعُونَ» درآمدند، و این سجده مهر تأییدی شد بر جانشینی انسان بر روی زمین «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» اما رازی در باب ابلیس نظری دیگر دارد او معتقد است که ابلیس نخست به شناسایی این موجود ناآشنا می‌پردازد و به همین دلیل درون کالبد تمام ناشه می‌رود تا از نزدیک این موجود عجیب را بشناسد:

«آن مغور سیاه گلیم را که وقتی به فضولی بی اجازت دزدیده به قالب آدم در رفته بود، و بچشم حقارت در ممالک خلافت او نگریسته، و خواسته تا در خزانه دل آدم نقیبی زند، میسر نشده، او را به تهمت دزدی بگرفتند و به رسن شقاوت بربستند، تا وقت سجود جمله ملائکه سجده کردند او نتوانست کرد. زیرا که به رسن شقاوت آن روزش بستند که بی‌دستوری در کارخانه غیب رفته بود.» (همان: 186)

بنابراین؛ ابلیس می‌خواست که بر آدم سجده کند، اما او را به دلیل تجاوز از حد خویش، با رسن بستند تا نتواند بر این موجود تازه شناخته، سجده برد. نکته مهم دیگر آن است که رازی دیدگاهی نوین را درباره سجدة فرشتگان مطرح می‌کند؛ او می‌نویسد: «سَرْ سجدة ملائكة بر آدم این است که چون حق در آدم متجلّى بود، وآل ملائکه بر آدم سجده نکردند، بر خدای خود سجده کردند، همان سجده ای که سابقًا هم انجام می‌دادند. چنانک امروز سجده قبله و کعبه را مختص نیست، صاحب البيت راست، آنجا هم صاحب البيت بود.» (همان، 328)

در اینجا سوالی پیش می‌آید که مگر ابلیس با عبادت هفت‌صد ساله و مقرب درگاه بودن، نمی‌دانست که حق در آدم تجلی کرده است و سجده بر آدم اساساً مشکل نداشت، پس چرا سجده نکرد؟ رازی این را هم توجیه می‌کند:

## 92 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

«اما ابلیس یک چشم بود- دجال- بدان چشم بیت می دید و به چشم دیگر صاحب البیت دیدن کور بود، او را نتوانست دید، لعین گشت، زیرا که «کل ناقص ملعون» (همان، 328) و درجای دیگر می آورد:

«حرارت صفت آتش است و آتش مایه محبت است و کثافت صفت خاک است و خاک مایه خست و فروتنی بود، و نیز خاصیت آتش سرکشی و طلب علو و رفعت بود، از اینجاست که ابلیس سرکشی کرد و «انا خیر منه» گفت که از آتش بود و خصلت خاک دنائت و رکاکت بود.» (همان، 40)

سرکشی و طغیان ابلیس در واقع یک فضا و جو منفی ناپایدار ایجاد کرد برای پیدایش جنبه مثبت و پایدار هویت انسان؛ چون اگر ابلیس طغیان نمی کرد و مانند فرشتگان مطیع می بود، ای بسا هبوطی صورت نمی گرفت و جامعه انسانی شکل نمی گرفت. پس حکمت خداوند بر آن قرار گرفت که اسباب و علل در جهت هویت بخشیدن به انسان کنار هم قرار گیرند. چرا که «عزّت عود به واسطه آتش بود.» (همان، 327) نیز: «يعرفُ الاشياءِ بالأَضداد». سجدۀ فرشتگان و عدم سجدۀ ابلیس در ابعاد سیاسی- اجتماعی هم قابل بررسی است. خداوند انسان را به عنوان جانشین- پادشاه- خود برمی گزیند تا خلیفة او بر روی زمین شود، حال ممکن است عده‌ای از سرآمدان حکومت- خواص- با این تصمیم مخالف- ابلیس- و عده‌ای هم موافق- فرشتگان- باشند.

در هر صورت عمل هر دو گروه مهر تائیدی است بر تصمیم گرفته شده؛ البته رأی مخالف ابلیس و ممانعت وی از سجدۀ، شیرینی و حلاوت این جانشینی را افزون می کند، پس ابلیس ناخواسته در شکل گیری هویت انسانی سهیم بود. پس اگر ابلیس نبود ارزش سجدۀ فرشتگان و هویت انسانی کمنگ جلوه می نمود.

### 3- مرحلۀ معرفت

#### 1-3- خودشناسی

نقشه آغاز آشنایی با مفهوم هویت، مفهوم خودشناسی<sup>3</sup> است. خودشناسی به دلیل

<sup>3</sup>.self concept

ماهیت چند رشته‌یی خود، دارای معانی متنوعی است. ایده خودشناسی در جوهره «خود»<sup>۴</sup> مبنی بر ظرفیت بازتابندگی<sup>۵</sup> انسان است که آن را پیوسته نمود جوهری وضعیت انسان در نظر می‌گیرند. (Mead, 1943: 438)

بهر آن پیغمبر این را شرح ساخت هر که خود بشناخت، بزدان را شناخت  
ای خنک آن را که ذات خود شناخت اندر امن سرمدی قصری بساخت  
(مثنوی، دفتر پنجم، 2114-3341)

اصل هویت یعنی «خودت را بشناس» یا تلاش برای پاسخ‌گویی به پرسش من کیستم؟ می‌باشد. این که من کیستم، می‌تواند یک تصور خیالی از «خود» فرد- اغلب به طور ذهنی - در یک جایگاه باشد که در ساخت اجتماعی یک بخش منفرد ساخته شده در تخیلات فرد باشد. (Jean-claud, 1984, 5P) پس پرسش من کیستم؟ همان شناخت قدر و منزلت انسانی است چنان که امام علی (ع) می‌فرماید: «دانا کسی است که قدر خود را بشناسد و در نادانی مرد این بس که پایه خود نشناشد.» (نهج‌البلاغه، خطبه ۹۵: ص 103) پس قدرشناسی خود همان هویت اصیل است. «من عَرَفْتَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفْتَ رَبَّهُ» هر کس خود را شناخت خدا را هم خواهد شناخت، پس خودشناسی اصل و اساس است، حتی رویکرد فلاسفه به هویت، از بن‌مایه‌های فلسفی نشات می‌گیرد، چرا که به ظاهر همه اتفاق نظر دارند که خودشناسی عالی‌ترین مقصد و منظور تحقیق فلسفی است. (کاسیرر، 23: 1473) زندگی انسان‌ها را باورها، احساسات، عواطف و اراده‌ها می‌سازند. لازمه خداشناسی شناخت «خودیت» انسان است؛ پس هر کس که به دنبال هویت خویش است، اول باید اصالت وجودی خود را بشناسد. حکما می‌گویند: «کمال یک موجود یعنی نزدیک‌تر شدن آن موجود به حقیقت ذاتی خود، هر چه موجودی زواید، بیگانه‌ها، اغیار و زنگارها را بیشتر از خودش دور کند به حقیقت خودش نزدیک می‌شود و این حقیقت را کمال آن موجود می‌گویند.» (نامدار کاشانی، 1381: 179) پس هدف از خودشناسی همانا شناخت خداوند است و حقیقت اصلی همان خداست، و شناخت خدا حاصل نشود؛ خودشناسی یک تعبیر عام است که در اصطلاح از آن به

<sup>4</sup>.self

<sup>5</sup>.Reflexivity

## 94 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

شناخت نفس یاد می‌کنند، و این با تزکیت و تربیت نفس حاصل خواهد شد؛ اگر انسان رایض تومن نفس خویش باشد، به سعادت و مرتبه شناخت حق دست خواهد یافت که در اصطلاح عرفانی از آن به «معرفت» تعبیر می‌شود. «معرفت سر همه سعادتهاست» (لاری، 1384: 174)

«تا نفس را نشناختی تربیت او نتوانی کرد و تا تربیت نفس به کمال نرسانی شناخت حقیقی او که موجب معرفت حق است حاصل نیاید.» (همان، 174)

بنابراین؛ هدف از آفرینش انسان معرفت به خدا است زیرا خداوند انسان را آفرید تا به وسیلهٔ وی خود را بشناسد «کنت کنزاً مخفیاً فأحبابتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِيْ أَعْرَفَ»، اما خداوند موجودی بسیار شناخته شده برای فرشتگان بود پس چه چیزی باید شناخته می‌شد؟ گنج مخفی خداوند همان معرفت ذات و صفات بود که می‌خواست توسط انسان عرضه کند چرا که سایر مخلوقات نمی‌توانستند محل آن تجلیات باشند.

نجم‌الدین رازی معتقد است: هر کس که عقل در کار بندد به معرفت می‌رسد و مظهر معرفت را همه دل می‌داند. (همان، 147) حال اگر ابليس در تقابل با انسان قرار نمی‌گرفت و از امر خداوند سرپیچی نمی‌کرد ای بسا هویت انسانی شکلِ کنونی اش را پیدا نمی‌کرد؛ حتی؛ اصلاً نمی‌توانستیم معیار هویت و ارزشمندی انسان را درک کنیم؛ ولی انسان با شناخت خود و خداوند در مسیری قدم گذاشت تا بتواند هویت اجتماعی خود را بازیابد؛ «بدیهی است که هویت اجتماعی در خلاء شکل نمی‌گیرد، بلکه از تعلق فرد با جامعه ناشی می‌شود. در واقع هویت اجتماعی نوعی خودشناسی فرد در رابطه با دیگران است که نشان می‌دهد آن شخصی از نظر اجتماعی فراهم می‌کند که برای پس روند هویت سازی این امکان را برای یک کنشگر اجتماعی فراهم می‌کند که برای پرسش‌های بنیادی معطوف به گیتی و چیستی خود، پاسخ مناسب و قانع کننده‌ای پیدا کند.» (گل محمدی، 1381: 223)

در کتابهای مقدس یهودیان و مسیحیان انسان موجودی الهی دانسته شده که خداوند او را به صورت خود خلق کرده، و تنها چیزی که او را از مرتبه الوهیت پایین آورده، معرفت بوده است که پس از خوردن میوه درخت ممنوعه به این راز الهی نیز دست یافته و مستحق هبوط - و ورود به ساختار و شرایط اجتماعی - شد. (کتاب مقدس،

95(82-106) 1975: (2-5) بدین ترتیب معلوم می‌شود که انسان وقتی از معرفت و آگاهی برخوردار

می‌شود با اصل - هویت - خودش (خدا) در تضاد می‌افتد و به عنوان آنتی تز او عمل می‌نماید و از این رو از خود بیگانگی انسان رخ می‌نماید. آدم تا زمانی که به عربان بودن خود آگاه نبود در مرحله تز (خود) به سر می‌برد، یعنی دارای هویت بود، اما چون این معرفت را به دست آورد به مرحله آنتی تز (از خود بیگانگی) رسید، و چون آگاهی دیگری - شهودی - به دست آورد و به آفات از خود بیگانگی علم پیدا کرد و به اصل خویش - الیه راجعون - بازگشته. (سنتز) که ناخودآگاه نظریه بیگانگی و از خود بیگانگی «مارکس» را به ذهن متبار می‌کند که به طور عمدۀ از فلسفه «هگل» و «فویرباخ» نشات گرفته و از اندیشه‌های این فیلسوف متاثر شده است. در نظر هر دو انسان والاترین مخلوق است. مارکس می‌گفت: انسان باید جایگاه خویش را در جهان به دست آورد و به همراه آن آرزوهای خویش را جامه عمل بپوشاند. مارکس معتقد است: انسان باید جهان را تغییر دهد و دگرگون کند. او می‌نویسد: «تا کنون دانشمندان و فلاسفه به صور مختلف به شرح و تفسیر پیرامون جهان پرداخته‌اند ولی نکته عمدۀ دگرگون کردن آن است» (عنایت، 1381: 54-53).

نجم‌الدین رازی سه نوع معرفت برمی‌شمارد: 1. معرفت عقلی: مخصوص عوام خلق است و این نوع معرفت را موجب نجات نمی‌داند مگر آنهايی که عقل ایشان مؤید باشد به نور ايمان. 2. معرفت نظری: مخصوص خواص خلق است، آنهايی که به قوانین شريعت پاييند و بر سبيل طريقت می‌باشنند. 3. معرفت شهودی: خاص‌الخواص راست و فايده تعلق روح بقالب حقیقت اين معرفت بود. (رازي، 1384: 123-120) حال آدم دارای معرفت شهودی بود و می‌دانست که عاقبت سرپيچی چیست؟ «من در مكتب «و علّم آدم الاسماء كلها» (31/2) آموخته‌ام که آن درخت (ممنوونه) کدام است و آن را چه نام است؟» (همان، 150) از نظر دكارت: آموختن اسماء الله همان سهیم شدن در دانش خداوند است که از آن به معرفت و دانایی تعبیر می‌شود. (قادري، 1382: 175)

### 3-2- عشق

مؤلفه دیگری که می‌توان برای هویت در نظر گرفت، عشق است. این واژه قرآنی نیست، چرا که در قرآن از عشق با عنوان «محبّت» تعبیر شده است. ویلیام گلاسر

## 96 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

معتقد است: همه انسانها دو نیاز اساسی دارند. «نیاز به مبادله عشق و محبت» و «نیاز به احساس ارزشمندی» و این دو مفهوم به قدری به هم نزدیک و وابسته هستند که می‌توان آن دو را در قالب یک واژه به هم پیوند داد و اصطلاح «هویت» را به کار برد. بنابراین؛ می توانیم بگوییم، تنها نیاز اساسی انسان، نیاز به یک هویت است. (گلاسر، 1373: 38) اصلاً زندگی روح هم بسته به عشق است، «اکنون زندگی روح به عشق بود.» (رازی، 1384: 217)

گر زنده همی ببینیم ای عشوه پرست  
تا ظن نبری که در تنم جانی هست  
من زنده به عشقم نه به جان زیرا جان  
اندر طلبت نهاده ام بر کف دست  
(همان، 217)

«تا این غایت روح را با هر چه پیوند داشت همه در ششتر عشق می باخت.»  
(همان، 222)

از علل اصلی فریفته شدن آدم به دست ابليس، عشق آدم- انسان - نسبت به خداوند بود، چرا که ابليس به عظمت و کربایی حق سوگند دروغ می خورد، و آدم هم از روی سادگی، و این که باور نمی کرد که کسی جسارت کند و قسم دروغ خورد، خدعه آن ملعون را پذیرفت و عصیان کرد «وَعَصَى آدَمْ فَعَوَى» (20/121) هر چند آدم می دانسته که عاقبت سرپیچی از فرمان چیست؟ چرا که دیده که چگونه ابليس رانده درگاه شد، و به ابليس می گوید که «من در مكتب و علم آدم الاسماءُ كلها» (2/31) آموخته ام که آن درخت کدام است و آن را چه نام است؟» (رازی، 1384: 150)

اما رازی، استادانه عصیان آدم را توجیه می کند و می گوید: آدم عاشق خداوند بود «و نشان عاشق این است که به مهر هر دو جهان فریفته نشوند، به معشوق فریفته شوند... بازخواست حق تعالی از آدم نه از بهر گندم بود، که آن خود از بهر او آفریده بود، اگرچه ملایکه پرور دند اما غذا خواره آن نبودند، آدم غذا خواره آن بود، ولیکن بازخواست بدان بود که به فرمان ابليس خورده ندای «وَعَصَى آدَمْ» به جهان در دادند.» (همان، 150)

و این نهایت عشق و علاقه خداوند به انسان است که در مرصاد گفته شده: «شما چه می دانید که ما را با این مشتی خاک از ازل تا ابد چه کارها در پیش است؟

## تبیین و تحلیل مؤلفه‌های هویت انسانی در مرصاد‌العباد (97:106-107)

عشقی است که از ازل مرا در سر بود  
کاری است که تا ابد مرا در پیش است  
معدورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است و از آن خبر ندارید ...  
از شبین عشق خاک آدم گل شد  
صد فتنه و شور در جهان حاصل شد  
یک قطره چکید، نامش دل شد  
سر نشتر عشق به رگ روح زند  
(همان: 75)

با این تفاسیر به نظر می‌رسد هویت انسانی در مرصاد و نظر نجم الدین رازی با مسئله «عشق» کامل می‌شود، چرا که عرفان وی مبتنی بر عرفان عاشقانه است، همانی که عطار و مولوی بدان راه سلوک کرده‌اند. وی معتقد است: «تخم عشق» در زمین دلها ابتدا به دستکاری خطاب «الستُّ بِرِّبِّكُمْ؟» انداختند؛ اما تا توفیق تربیت آن تخم کدام صاحب دولت را دادند زیرا که مملکت جاودانی عشق بهر شاه و ملک ندهند.  
ملک طلبش به هر سلیمان ندهند  
منشور غمش به هر دل و جان ندهند  
درمان طلبان ز درد او محرومند  
کاین درد به طالبان درمان ندهند  
(همان، 12)

### 3-3- دین

دین و اعتقادات مذهبی از عواملی هستند که در به وجود آمدن هویت فرهنگی می‌توانند نقش داشته باشند. چرا که در بسیاری از موارد هویت انسان در رابطه با مذهب و دین او شناخته می‌شود. (شرفی، 1380: 8)

دین دارای صفات بسیاری است که به قول نجم الدین رازی، هر صفتی را یکی از انبیاء باید که به کمال رساند، برای مثال: آدم صفت صفوت، نوح صفت دعوت، ابراهیم صفت خلت، موسی صفت مکالمت، ایوب صفت صبر، و... تا این که می‌رسد به پیامبر مکرم اسلام که صفت ایشان «محبت» بود، و این صفت دین را چون ایشان دل شخص انسانی بود و پرورش محبت جز کار دل نمی‌توانست باشد و «کمالیت دین در کمالیت محبت است و تشریف «فسوفَ يأْتِي بِقَوْمٍ - بِحَبَّهِمْ وَ يَحْبُّهُنَّةِ» (22/75) قبایی بود که بر قد این امت - مسلمانان - دوخته» (رازی، 1384: 153) پس این که ما به قول قرآن استناد می‌کنیم و باورمن بر این است که «محبت» منجر به تشکیل هویت شخصیتی انسان است که شامل اهداف، ارزشها و باورهای دینی که فرد به روشنی آنها را دارد است.

## 98 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

در جوامع سنتی جوهره آدمی به عنوان محصل و آفریده خداوند امری ثابت، و از قبل روشن و استوار بود و انسان چنان که هایدگر معتقد است: تصویری بود که از چشم خداوند یا خدایان دیده می‌شد و هویت او نتیجه کارکرد یک نظام معتقد و از پیش تعیین شده‌ای از باورهای دینی و آیینی و اسطوره‌ای بود. (قمبری، 1382: 1) پس مهمترین ویژگی هویت، ثبات تلقی می‌شد، یعنی چیزهایی سرمهدی، ازلی، طبیعی و الهی، تلقی می‌شدند، با این وجود نوعی نظم و ثبات در نظام خلقت مشاهده می‌شود که در هویت نیز خود را نشان می‌دهد. به بیان دیگر، هویت بیشتر نقشینه‌ای بود که سوی طبیعت و الوهیت برای انسانها رقم زده می‌شد و انسانها ناگزیر بودند که بر اساس باور دینی حرکت کنند، خود را تعریف و از آن مقوله بیرون نروند و یا در اصطلاح گمراه نشوند، و تبدیل به انسانهایی می‌گشتنند که دارای کمال وجودی بودند. با این توضیحات می‌توان هویت را تابع دو عامل «باورهای دینی» و «امر اجتماعی» دانست و تغییر یکی منجر به تغییر دیگری است، باورهای دینی در ادور و اعصار مختلف و بر جوامع مختلف حاکم است و به یک معنا، تفسیر و معرفتی نسبت به مکتب خلقت است و در آن کلیت خلقت، جایگاهی است که انسان دارد، هویت تابع یا یکی از توابع باورهای دینی است. یعنی همان طور که ادیان مختلف گروه‌های انسانی را از هم مجزا می‌کند، هویت هم به نوعی وجه تمایز انسانهاست. پس دین مفهومی است که در صدد تفکیک گروه‌های انسانی برآمده است، دین خود تفکیک گراست و خود را از سایر تفکرات متمایز می‌سازد، دین اسلام، دین یهود و نصارا و مجوس و...» نمونه‌یی از تشخیص و تمایزهای دینی است. اما چون کمالیت دین - دین اسلام - موقوف به کمالیت صفت محبت بود و آن به وسیلهٔ پیامبر خاتم عرضه شد و هر که دین کامل و مرتبه اعلای مسلمانی را می‌خواهد باید که سر بر خط متابعت ایشان نهد که: «**قُلْ أَنْ كُنْتُمْ تَحْبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يَحْبَّكُمُ اللَّهُ**» (31/3) «و چون کمال در این دین آمد دینهای دیگر منسوخ گشت که هر کجا آب آمد تیمّم به خاک نتوان کرد.» (رازی، 1384: 154)

### 3-4- شریعت و تربیت

هویت ظاهری انسان را در مرصاد می‌توان با شریعت- ظاهر شریعت- و حتی طریقت همسنگ دانست و با آن سنجید؛ طریقت همان باطن شریعت است که شامل

اعمال قلبی و سرّی و روحی و کلید طلسم گشای باطن انسان - دل - است تا به عالم حقیقت راه یابد. (همان: 629) چون رازی معتقد است: چنانچه عمل تاریکی بر صورت قالب ظاهر شود، اثر آن به روح رسد و باعث حجاب شود که منجر به کم شدن، بینایی، شنوایی، و گویایی و دانایی روح می‌شود:

«و تا اگر معالجه بر قانون شریعت بدو نرسد عیاداً بالله خوف آن باشد که «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (7/12) بدو پیوندد و صفت «صُمْ بِكُمْ عَمِّيْ فَهُمْ لَا يَعْقُلُونَ» (166/2) موصوف گردد.» (رازی، 1384: 162)

رازی کلید طلسم گشای تربیت را شریعت می‌داند و برای شریعت همان‌طور که گفته شد ظاهری و باطنی در نظر می‌گیرد که اعمال بدنی و جسمانی و قالبی را در سلک شریعت ظاهری و اعمال روحانی را در سلک شریعت باطنی می‌داند. در نظر رازی، شریعت با تربیت ارتباط دارد همانطور که انسان در مرحله آفرینش هویتمند می‌شود در مرحله زندگی اجتماعی هم نیاز به هویت دارد و این هویت شکل نمی‌گیرد جز با متابعت از یک سری قوانین خاص که توسط خداوند - احکام شرعی - امر شده، نمی‌توان به این مهم دست یافت. به جرأت می‌توان گفت: «و عَلِمَ آدَمُ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (31/2) یکی از قوانین شریعت است: «پس شریعت را بدو نرساند تا هر تصرف که در موقع بهیمی و تمتع حیوانی کند به فرمان کند نه به طبع، که از طبع همه ظلمت آید و از فرمان همه نور زیراک چون به طبع کند همه خود را بیند، حق را نبیند و حجاب، و چون به فرمان کند در آن همه حق را بیند و هیچ خود را نبیند و این نورست و رفع عیب. و دیگر آنک هر ظلمت و کدورت که در قالب به واسطه حرکات طبیعی پدید آید که بر وفق مراد نفس رفته باشد، به واسطه تعبدات شرعی که برخلاف مراد نفس می‌رود برخیزد» (رازی، 1384: 166)

حتی رازی شریعت را همان اعلیٰ علیّین می‌داند. (همان، 311) وی شریعت را اکسیری می‌داند که تمام صفات ذمیمه بهیمی و سبعی شیطانی را به صفات حمیده ملکی روحانی تبدیل می‌کند و در ادامه می‌گوید که: کیمیاگری شرع نه آن است که این صفات بکلی محور کند، بلکه خاصیت شریعت و کیمیاگری دین آن است که هر یک از

این صفات را به حد اعتدال آورد و در مقام خویش صرف کند و چنان باشد که او برین صفات غالب باشد» (همان، 182) حتی تربیت دل را بسر شریعت می داند. (همان، 198) پس شریعت به مانند یک طبیبی است که در معالجه امراض دل حاذق و چیره دست است و داروی شفابخش این طبیب هم همان شریعت است. پس ملاحظه می شود که شریعت در تشکیل هویت انسانی چه میزان مفید فایده است و حتی انسان را خلاصی از دنیای دنی و مادیات به کمک شریعت امکان پذیر است.

#### 4- مرحله عصيان و عمل

##### 4-1- امانت الهی

لازمه معرفت، اثبات معرفت است با عمل؛ پس لازم می آید که انسان برای تکمیل هویت خویش، اثبات نماید که معرفت یافته است لذا بحث امانت پیش می آید؛ امانت الهی: «مجموعه ای است از هر دو عالم روحانی و جسمانی که هم آلت محبت و بندگی کمال دارد و هم آلت علم و معرفت به کمال دارد تا بار امانت مردانه و عاشقانه در سُفت جان کشد، و این جز ولایت دو رنگ انسان نبود چنانک فرمود» آنَا عرَضْنَا الْإِمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالْجَبَالَ تَأْنِجَا كَه «... وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ أَنَّهُ كَانَ ظَلَومًا جَهْوَلًا» (رازی، 41:1384)

پس دو صفت «ظلومی و جهولی» لوازم حال انسان است که باعث می شود بتواند بار امانت بکشد و انسان جز به قوت ظلم و جهولی بار امانت نتوان کشید اگرچه جز به نور و صفائ روحانی باز نتوان دید» (همان، 41) می توان گفت: چون فرشتگان دارای صفات روحانی بودند اما قوت صفات جسمانی نداشتند، و حیوانات قوت و استعداد صفات جسمانی داشتند اما نور و صفائ روحانی نداشتند- حال آن که این صفات روحانی و قوت جسمانی لازم و ملزم هم اند که فقط انسان این دو صفت را دارد، پس ملائکه و حیوانات و حتی زمین و آسمان و کوهها نتوانستند بار امانت الهی برگیرند و این انسان مکرم به بار امانت گشت و سر «وَ لَقَدْ كَرِمَنَا بَنِي آدَمَ» آن بود و «جملگی ملأ اعلیٰ كروبي و روحانی دم محبت نیارستند زد، زیرا که بار محبت نتوانستند کشید.» (همان، 45) در دیدگاه رازی، امانت الهی «محبت» است و «محبت و محنت از یک خانه‌اند» (همان، 45) پس کرامت انسان در این است که بار امانت کشید، اما خداوند در خصوص

کرامت انسانی که فی الواقع همان «هویت انسانی» است می‌فرماید: «ولقد كرمنا بني آدم و حملنا هم فی البر و البحر» (70/17) که آدمیزاد را ما برگرفتیم او محمول عنایت ماست در بر و بحر، بر عالم اجسام است و بحر عالم ملکوت، و بر و بحر آدمی را بر تواند گرفت زیرا که او بار امانت ما دارد آن بار که بحر و بر بزنمی گرفت که «فَأَيْنَ أَنْ يَحْمِلُهَا وَأَشْفَقُنَّ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» (72/33) چون آدمی آن بار برگرفت بر و بحر او را با آن بار چگونه بر تواند گرفت، چون او با همه عجز و ضعف بار ما کشد ما با همه قوت و قدرت و کرم اولی که بار او بکشیم، زیرا که ما عاشق و معشوقیم آنچه ما را با آدمی و آدمی را با ماست نه ما را با دیگری و نه دیگری را با ما افتاده است.» (رازی)، (48:1384)

## 2- سلوک با راهنمایی شیخ کامل

اگر کسی به دنبال هویت متعالی انسان اصیل می‌باشد باید از تقليیدهای کورکورانه پرهیز کند ضمناً باید بداند که بدون راهنمای نیز نمی‌تواند به سیر الی الله بپردازد. سالک اگر بداند که پیروی از چه کسی باید کرد تا رستگار و هویت‌مند شود، مطمئناً به مقصد خواهد رسید که مراد، انسان و عارفِ کاملِ واصل است. «جالب اینجاست که مولانا هم در هر دفتر از مثنوی معمولاً به میزانی که بر حقانیت رهبری و دلالت نورانی انسان کامل و واصل تاکید کرده است، به همان انداره و گاه بیش از آن بر پرهیز از پیران دروغین، رهبران کاذب و شیخ واصل ناشده تکیه کرده است.» (نوید بازرگان، 1391:58)

هویتِ اصیل در گرو تقلیدی عاقلانه و آگاهانه است که نتیجه‌اش پیوستن به قرب الهی است: «بدانک؟ در سلوک راه دین و وصول به عالم یقین از شیخی کاملِ راهبر راهشناس صاحب ولایتِ صاحب تصرف گریز نباشد.» (رازی، 1384:226) حتی پیامبران الهی هم از انتخاب راهبر راه بلد ناگزیر بودند: «موسى را علیه الصلوه و السلام با کمال مرتبه نبوّت و درجه رسالت و اولوالعزمی ده سال ملازمت خدمت شعیب می‌بایست تا استحقاق شرف مکالمه حق یابد» و حتی «دیگر باره در دبیرستان تعلم علم لدنی از معلمی خضر التماس ابجد متابعت می‌بایست کرد.» (همان، 227-226)

در راهی که راهزن بسیار و دارای پیچ و خم و گردنده‌های صعب‌العبور است، روندگان را امتحانها و ابتلاها باشد و بیماری‌های صعب‌العلاج، و گاه پرتوهای آثار صفات حق

ظهور می‌کند و گاه نمایشهای غیبی پدید خواهد آمد، و بعضاً لازم می‌آید که سالک پرواز کند، و یا وقتی قرب حاصل شد، همانا این شیخ کامل است که به خوبی می‌تواند راهنمای سالک باشد. (همان، 228-234) پس به طلب شیخی کامل برخیز اگر درمشرق نشان دهند و اگر در غرب» (همان، 225)

مهر پاکان در میان جان فشان دل مده الا به مهر دلخوشان  
(مثنوی، دفتر اول، 723)

هر که با ناراستان هم سنگ شد ور کمی افتاد عقلش دنگ شد  
(همان، دفتر دوم، 123)

### 3-4- شهوت

آخرین مؤلفه‌ای که رازی برای هویت انسانی در نظر می‌گیرد، شهوت است: «آخرین صفتی که انسان را ظاهر شود تا او انسان مکلف و مخاطب تواند بود شهوت است.» (رازی، 1384: 215)

شهوت صفتی است که به مانند یک سگ هار در وجود انسان سرکشی می‌کند که اگر اهل گردد و در مهد شریعت پرورش یابد ای بسا به عنوان استعدادی خواهد بود که در نهاد بشر نهادینه خواهد شد جهت کنترل نسل انسان، و فرشتگان از این صفت آدمی وحشت داشتند که دست به اعتراض برآورده و خداوند خود می‌دانست که برای آدم این استعداد، الزامی است، زیرا در انس به حوا بود که آدم نشان عصیان را آشکار می‌ساخت، او بدینوسیله ثابت می‌نمود که با عالم فرشتگان انسی ندارد؛ او می‌خواست خود را بسط دهد: «لولا الْهُوَى مَا سَلَكَ أَحَدَ طرِيقًا إِلَى اللَّهِ» یعنی اگر هوی - میل و قصد به سوی سفلی - نبودی هیچ کس را راه به خدا نبودی.» (همان: 183)

### نتیجه‌گیری

از مجموع مطالبی که ذکر شد نتایجی به قرار زیر بدست می‌آید:

اول: نه تنها روانشناسان، جامعه‌شناسان و فلاسفه به مسئله هویت انسان نظر دارند، بلکه عرفانی به این موضوع با دیدی کاملاً عرفانی توجه کرده‌اند.

دوم: متون عرفانی به خاطر انس و قرابتی که با قرآن، گفتار ائمه و سخن مشایخ دارند،

## تبیین و تحلیل مؤلفه‌های هویت انسانی در مرصاد‌العباد (106-103)

به مسئله هویت بهتر و گستردگر تر توجه کرده‌اند و به جرأت می‌توان گفت اولین کسانی که به این مسئله پرداخته‌اند عرفا و از جمله آنها نجم الدین رازی است و همچنین اولین متونی - به جز قرآن - که به این امر نگاه ویژه شده، متون - منظوم و منثور - عرفانی است.

سوم: در مرصاد‌العباد مراحل تکوین هویت انسان طبق مراحل چهارگانه: 1- افعال 2- تثبیت 3- معرفت 4- عصیان و عمل، شکل گرفته که در مرحله اول با مؤلفه‌های آفرینش، جنسیت، نام، دمیدن روح-نور، در مرحله دوم: آموختن اسماء و سجده، در مرحله سوم: خودشناسی، عشق، دین، شریعت و تربیت و در مرحله چهارم: پذیرفتن امانت الهی، سلوک با راهنمایی شیخ کامل و شهوت، به هویت خویش دست یافته، هویتی که باعث برتری و تمایز از سایر آفریده‌ها شده است.

### پی‌نوشت

1- نجم‌الدین ابویکر عبدالله بن محمدبن شاهور بن انشروان رازی ملقب به «نجم‌رازی» و معروف به «دایه» به سال 573 هجری قمری در ری به دنیا آمد. در دوران جوانی دست ارادت به مجده‌الدین بغدادی و عارف مشهور عصر خود داد. تاخت و تازهای مغول را تجربه کرده و به شهرهای گوناگون از جمله همدان، اربیل، قیصریه، ارزنجان، ملطیه، تبریز، سیواس و در نهایت به بغداد متواری بود. و با شخصیت‌های علمی و عرفانی صاحب نام از جمله شهاب‌الدین سهروردی افتخار آشنایی داشت، وی با شخصیت‌های سیاسی برجسته از جمله علاء‌الدین داود ملک ارزنجان، خلیفه عباسی وقت، جلال‌الدین خوارزمشاه، علاء‌الدین کیقباد و ... مراوده داشت. رازی سی سال آخر عمرش را در بغداد بود و ترجمه عربی مرصاد را با نام منارات السائرين و تفسیری به عربی در آن نوشته و نهایتاً در 654 در گذشت و در همانجا مدفون گردید. این عارف بزرگ شعر هم می‌سرود و نمونه‌های اشعارش در مرصاد به یادگار مانده است.

2- در لغتنامه دهخدا آمده است: «هویت: عبارت است تشخّص، و همین معنی میان حکیمان و متکلمان مشهور است «گاه بر وجود خارجی» و «گاه بر ماهیت با تشخّص اطلاق می‌گردد که عبارت است از «حقیقت جزئیه» (لغتنامه‌ی دهخدا، ذیل واژه هویت)

3- در فرهنگ معین هم آمده که: «1- ذات باری تعالی 2- هستی 3- وجود ... 4- هویت عبارت از حقیقت جزئیه است، یعنی گاه بر ماهیت با تشخّص لحاظ و اعتبار شود هویت گویند و گاه هویت به معنی وجود خارجی است.» (فرهنگ معین، ذیل واژه هویت)

4- قبل از آغاز خلقت نمی‌توان هیچ هویتی را برای نظام آفرینش و حتی انسان در نظر گرفت، خداوند پس از آفرینش انسان، او را با صفت خلیفه الله ممتاز می‌کند یعنی نوعی هستی انسانی معنا پیدا می‌کند و تحولی در عالم ملکوت ایجاد می‌شود. خداوند به امر «کن» می‌خواست دنیا بی‌دیگر با مؤلفه‌هایی جدید

خلق کند. یعنی همراه با انسان، جهان و حتی خاک و کل نظام هستی هویتی معنادار پیدا کنند من امر ربی «روح» در قالب نفح می‌شود که مرتبه ای بالاتر از قالب انسان داشت. نوبت به سجده که می‌رسد هدف روشن‌تر می‌شود و آن چیزی نیست جز ارزش و هویت معنوی انسان، چرا که خداوند از ذات و صفات خود بر خلیفه‌اش تجلی کرده، و این انسان بود که در جواب «الستِ بربکم» ندای «قالوا بلی شهدنا» در عالم سر داده است و بار امانت که همانا «عشق و محبت» و «معرفت» الهی را «حَمِلُهَا الْإِنْسَانُ» پذیرا شده است، چون که انسان دارای دو صفت «ظلومی و جهولی» است، و منشأ این دو صفت همانا عشق و علاقه‌اش به خالق است، و حتی فریفته شدنیش به امر ابلیس هم برمی‌گردد به شدت عشق که «عصی آدم» در جهان در دادند. از آن موقع بود که انسان قدم در مرحله جدیدی از کسب هویت می‌گذارد و تلاش می‌کند تا به اصل هویت خود که همان «قرب الهی» است برسد، و از نظر رازی این میسر نخواهد شد مگر با متابعت از شریعت و پیروی از شیخ کامل و قطع تعليق از آنچه که انسان را از سیر الی الله باز می‌دارد.

کتاب‌نامه

قرآن کریم

اشرفی، اکبر. 1380. «هویت فرهنگی در عصر مشروطه». نامه پژوهش. شماره 22 و 23.

پاییز و زمستان 1380.

بلخی، جلال الدین محمد. 1375. *مثنوی و معنوی*. تصحیح رینولد نیکلسون. چاپ اول. تهران: توسع.

دهخدا، علی اکبر. 1375. *لغت نامه*. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.  
رازی، نجم الدین. 1384. *مرصادالعباد*. به اهتمام محمدامین ریاحی. چاپ یازدهم. تهران: علمی فرهنگی.

رهبر، محمد. 1388. *معرفت و قدرت معمای هویت*. چاپ اول. تهران: کویر.

شفیع‌آبادی، عبدالله. 1371. *فنون و روشهای مشاوره*. چاپ اول، تهران: نشر ترجمه.

شهییدی، سید جعفر. 1374. *ترجمه نهج البلاغه*. چاپ اول. تهران: علمی فرهنگی.

طالشانی، مظفر. 1381. «غرب‌گرایی و استحاله هویت ملی ایرانیان» *مجموعه مقالات مؤلفه‌های هویت ملی در ایران*. به اهتمام گروه تحقیقات سیاسی اسلام. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

علیخانی، علی اکبر. 1383. *مجموعه مقالات مبانی نظری هویت و بحران هویت*. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی.

عنایت، حمید. 1351. *جهان از خود بیگانگی مارکسیسم و ماجراهای بیگانگی انسان*. چاپ اول. تهران: فرمند.

قادری، حاتم، 1382. «جنسیت و هویت» *مجموعه مقالات مبانی نظری هویت*. به کوشش علی اکبر علیخانی. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی.

قانع بصیری، محسن. 1374. *جهان انسانی و انسان جهانی*. چاپ اول. تهران: نشر توسعه.

قنبیری، علی. 1382. *ابعاد هویت ملی ایرانیان*. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی.

- کاسیر، ارنست. 1373. رساله‌ای در باب انسان (درآمدی بر فلسفه فرهنگ). ترجمه بزرگ نادرزاده. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کتاب مقدس، عهد عتیق و جدید. 1975. سفر پیدایش. باب‌های اول، دوم و سوم. صص 5-2. انجمن پخش کتب مقدسه.
- گروه تحقیقات سیاسی اسلام. 1381. مؤلفه‌های هویت ملی در ایران. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- گلاسر، ویلیام. 1373. مدارس بدون شکست. ترجمه ساره خمره. چاپ اول. تهران: رشد.
- گل محمدی، احمد. 1381. جهانی شدن، فرهنگ، هویت. چاپ اول. تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی. 1378. تجدد و تشخّص. ترجمه ناصر موقیان. چاپ اول. تهران: نشر نی.
- منتظر قائم، مهدی. 1379. «رسانه‌های جمعی، هویت» فصلنامه مطالعات ملی. سال دوم. شماره چهارم.
- معین، محمد. 1383. فرهنگ لغت. چاپ اول تهران: دانشگاه تهران.
- نوید بازگان، مریم. 1391. «تحلیل محوری و منظومه‌ای دفتر دوم مثنوی» فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، س: 8. ش: 28.